

## تحقیق در زمینه احکام ارکان وقف در فقه و حقوق بر اساس فقه استدلالی

محمد امینی فرا<sup>۱</sup>، هاشمی مجد<sup>۲</sup>\*

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه تربیت معلم
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان  
(تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۰۲؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۰۴/۰۵)

### چکیده

موضوع این مقاله، تحقیق در احکام مهم فقهی «وقف» بر اساس فقه استدلالی و استنباط آن احکام از کلمات اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است؛ احکامی که بسیار مورد ابتلاست. «وقف» عبارت است از این‌که عین مال حبس گردد؛ یعنی از تصرف مالککش و در برخی موارد از تصرف مالکانه دیگران منع شود و منافع آن، در جهتی که واقف تعیین می‌کند آزاد گذاشته شود. پس، حقیقت وقف، حبس می‌باشد. مهم‌ترین قاعده فقهی که در باب وقف استفاده می‌شود، قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها أهلها» است. این قاعده بیان می‌کند که در استفاده از وقف باید از خطوط کلی‌ای که واقف در انشای وقف یا وقفنامه تعیین کرده است، متابعت شود. در این مقاله به تشریح این قاعده پرداخته شده است. از نتایج مهمی که از این تحقیق حاصل گردیده، عبارت است از جریان معاطات در وقف و صحت آن، عدم اشتراط قصد قربت در وقف، و اشتراط قبض با اذن واقف و احکام و مسایل مهم دیگر که در این مقاله بر اساس فقه استدلالی با استفاده از حدود ۴۰ منبع اصلی فقهی و چندین منبع روایی بررسی و در موارد مهم به نظرات حقوقی نیز اشاره شده است.

### واژگان کلیدی

وقف، صدقات، تحبیس، موقوف علیه، متولی.

## مقدمه

## تعریف لغوی

«وقف» در لغت به دو معنی آمده است: الف) نگاه داشتن و مانع حرکت شدن (که معنای متعدی است)؛ ب) ایستادن (که معنای لازم است)؛ مثلاً در لغت گفته می‌شود: وَقَفَتِ الدَّابَّةُ (حیوان ایستاد) و وَقَفْتُهَا (حیوان را نگه داشتم). تعریف شرعی‌ای که برای وقف کرده‌اند، از معنای متعدی گرفته شده است، نه از معنای لازم و جمع آن نیز اوقاف و وقوف می‌آید.

## تعریف فقهی وقف

اکثر فقها وقف را چنین تعریف کرده‌اند: «هو تحبیس الأصل و تسبیل الثمره». مرحوم بجنوردی در قواعد فقهیه گفته است: ظاهراً این تعریف، از احادیث و روایات معصومین (ع) اقتباس شده است (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۱). از آن جمله حدیث معروفی است که رسول خدا ﷺ در تعلیم وقف، به یکی از اصحاب فرمودند: «حَبَسِ الْأَصْلَ وَسَبَّلِ الثَّمْرَةَ»، یعنی اصل و عین مال را تحبیس و منفعتش را تسبیل کن (احسائی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۶۰).

کلمه تحبیس از باب تفعیل، مبالغه در حبس، به معنای منع و جلوگیری است و کلمه تسبیل، یعنی مباح کردن چیزی برای دیگران، و نیز به معنای قرار دادن چیزی در راه خدا.

بنابراین، «وقف» عبارت است از این که اصل مال حبس گردد و برای مصرفی از مصارف و منافع آن، آزاد گذاشته شود؛ یعنی برای همان مصرف، مباح گردد و منظور از حبس نمودن اصل، این است که واقف عین مال را طوری قرار دهد که شرعاً تصرف ناقله از ملک در آن جایز نباشد؛ یعنی این که جایز نباشد آن را به دیگری فروخت و یا بخشید و یا مصالحه کرد (مگر در موارد خاصی که در کتاب متاجر آمده است) (انصاری،

۱۳۷۸، ص ۶۱))؛ زیرا مقصود از وقف، انتفاع همیشگی موقوفه علیه از مال موقوفه است و بدین جهت آن را «وقف» گفته اند.

برخی فقها به منظور واضح تر نمودن تعریف، به جای تسبیل الثمره، «إطلاق المنفعه» گفته اند؛ و «إطلاق» به معنای رها کردن و آزاد گذاشتن است، و «منفعت» نیز همان «ثمره» می باشد که در تعریف قبل آمده بود.

بعضی دیگر از فقها، وقف را به «صدقه جاریه» تعریف کرده اند؛ مانند شهید در «دروس» که فرموده است: «وقف، همان صدقه جاریه است و نتیجه اش تحبیس اصل و اطلاق منفعت می باشد» (شهید اول، بی تا، ج ۲، ص ۲۶۳).

این تعریف مبتنی بر روایتی از رسول اکرم ﷺ است که فرمودند:

«انسان که می میرد پرونده عملش بسته می شود، مگر از سه چیز [که بعد از مردنش نیز ثواب در پرونده عملش نوشته می شود]: ۱. صدقه جاریه؛ ۲. علمی که از انسان باقی بماند و مردم از آن استفاده کنند؛ ۳. فرزند نیکو عمل، که برای پدرش دعا کند» (احسائی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۵۳).

محقق یزدی پس از تعریف وقف به صدقه جاریه، فرموده است: منظور از جاری بودن صدقه، مستمر و دائمی بودن آن است.

مرحوم کاشف الغطا حقیقت وقف را حبس می داند و فرموده است: مأخذ وقف از «وقوف» به معنای «ایستادن در مقابل چیزی بدون حرکت» است؛ چراکه وقف، مال را از تصرف صاحبش حبس (منع) می کند یا این که صاحبش را از تصرف در آن منع می کند (کاشف القطاء، بی تا، ص ۳۹۴).

به نظر می رسد بیان کاشف الغطا بیش تر قابل دفاع باشد؛ مخصوصاً اگر در باب وقف، عقد را شرط ندانیم و معاطات را کافی بدانیم. تفصیل این مطلب خواهد آمد.

### اقسام وقف

وقف بر دو قسم است: وقف خاص، وقف عام.

«وقف خاص» آن است که چیزی بر شخص یا اشخاص معینی وقف باشد؛ مانند

وقف بر اولاد و اولاد اولاد، یا وقف بر زید و اولاد او.

«وقف عام» آن است که چیزی بر جهت و مصلحت عمومی وقف باشد؛ مانند وقف بر مدارس و مساجد و پل‌ها، یا بر عنوان عامی، مانند فقرا و ایتام.

### مال موقوف، به چه کسی منتقل می‌گردد

این بحث، از مسایل اساسی در وقف است و گاهی نقش تعیین کننده‌ای دارد.

مشهور این است که مال وقف شده، به موقوفه‌ای منتقل می‌شود.

شهید ثانی در مسالک و علامه حلی در قواعد قائل به تفصیل هستند؛ بدین گونه که در وقف عام، ملک به خداوند منتقل می‌شود، و در وقف خاص، به موقوفه‌ای منتقل می‌گردد.

در «کشف الغطاء» فرموده است: نتیجه و فایده‌هریک از وقف خاص و عام، اختصاص دادن مال به عده‌ای هست، نه به تملیک آن‌ها، بلکه، مطابق احادیث شریف، وقف، مال موقوف را برای خداوند تملیک می‌کند.

آیت‌الله سیستانی در منهاج الصالحین با اندک تفاوتی به همین نظر قائل شده و فرموده‌اند: وقف گاهی به دو امر متقوم است که واقف و عین موقوفه باشد و این به مساجد مختص است. گاهی به سه امر متقوم است: واقف، عین موقوفه، و موقوفه‌ای است. حقیقت وقف در اولی عبارت است از: تحریر و فک ملک و در دومی تملیک عین است به موقوفه‌ای، اما ملک که غیر طلق می‌باشد.

### کلام آیت‌الله سید محسن حکیم

صاحب منهاج الصالحین در این مورد بیانات و تقسیماتی دارد که بسیار قابل استفاده است:

وقف به دو گونه ممکن است صورت گیرد: گاهی برای وقف، موقوفه‌ای وجود دارد و قصد شده که منفعت به او برگردد، و گاهی چنین نیست. صورت اخیر مانند وقف مساجد است که واقف در وقف، منفعت خاصی را لحاظ نکرده و فقط مجرد حفظ آن عنوان خاص، یعنی عنوان مسجدیت را ملاحظه نموده و این قسم، موقوفه‌ای

علیهی ندارد؛ و این خود، سه قسم است:

اول: این که واقف، منفعت را به ملک موقوفه علیهم درآورد و بدین طریق، عود منفعت را به ایشان لحاظ نماید؛ مانند این که بگوید: «این مکان، بر اولادم وقف است تا منافعش برایشان باشد.» در این صورت، مکان مذکور همانند سایر املاکشان خواهد بود و جایز است که آن را با چیز دیگر معاوضه نمایند و نیز وارثانشان آن را به ارث می‌برند.

دوم: این که واقف، مصرف منافع را بر موقوفه علیهم لحاظ نماید، بدون این که آنرا تملیک کند. در این صورت، معاوضه‌اش جایز نخواهد بود و زکات هم ندارد و به ارث برده نمی‌شود.

سوم: این که واقف، انتفاع موقوفه علیهم را به طور مباشرتی و با استیفای منفعت از سوی خودشان لحاظ نماید؛ مانند کاروانسراها (مسافرخانه‌ها) و مدارس و کتاب‌های علمی و کتاب‌های ادعیه و امثال آن. معاوضه‌این قسم هم جایز نمی‌باشد و توارثی هم در آن نیست.

### کلام فقه الصادق

در فقه‌الصادق وقف را سه قسم اصلی تقسیم و مطلب را در هریک بررسی کرده است:

۱. وقفیکه موقوفه علیه منفعت عین موقوفه را مالک می‌شود که جایز است آنرا به وسیله‌اجاره و مانند آن نقل و انتقال دهد؛ مثل وقف‌های خاص یا وقف‌های عام شبیه خاص، مانند مزرعه‌موقوفه برای طلاب.
۲. وقفیکه موقوفه علیه، مالک انتفاع و استفاده از عین هست، نه مالک منفعت؛ مثل صورتیکه با انشای واقف، موقوفه علیه مالک انتفاع گردد، مانند مدارس و کاروانسراها و درمانگاه، و یا با حکمی از سوی شارع، مالک انتفاع شود، مانند مسجد که در وقفش هیچ قصدی نشده است، مگر این که مسجد قرار داده شود و این شارع بوده که به جواز نماز در آن حکم داده است، بدون آن که واقف، آنرا بر نمازگزاران وقف کند.
۳. وقفیکه نه ملکیت منفعت بر آن مترتب می‌شد و نه ملکیت انتفاع. وقف بر مشاهد

مقدّسه چنین است.

حال می‌گوییم: در قسم ۲ و ۳، اظهر این است که تملک عین، در کار نیست؛ زیرا از عدم ملکیت منفعت، عدم ملکیت عین را کشف می‌کنیم؛ چه، اگر عین، ملک موقوفه<sup>۱</sup> علیه می‌بود منفعتش نیز ملک او می‌شد؛ اما در قسم اول ممکن است به این نکته قائل شد که عین، ملک موقوفه<sup>۲</sup> علیه گشته، به خاطر این که در روایات از آن به صدقه تعبیر شده است و صدقه هم عبارت است از: اعطای مجانی به قصد قربت.

### نتیجه بحث مذکور

از مجموع سخنان فقها در خصوص ملکیت مال وقف شده، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. در وقف، چه وقف خاص و چه عام، فک ملک و ازاله‌ملک صورت می‌گیرد. بنابراین، کلام صاحب عروه که فرمود: «ممکن است عین در ملک واقف باقی بماند»؛ صحیح نیست؛ زیرا معقول نیست که مالی ملککسی باشد و هیچ تصرف و استفاده‌ای هم نتواند از آن ببرد.
  ۲. به فرموده‌امام خمینیدر تحریرالوسیله، در وقف بر جهات عامه، مثل مساجد و پل‌ها و مدارس و کاروانسراها، هیچ‌کس مالک آن نیست و تنها فک ملک است و مانعی هم ندارد که مال بدون مالک باشد. در خصوص مساجد موقوفه<sup>۳</sup> علیهم در کار نیست.
  ۳. از منظر صاحب تحریرالوسیله، وقف خاص و نیز وقف بر عناوین عام، مثل وقف بر فقرا، علما و... در این موارد فقط ایقاف است و عین موقوفه، ملک ایشان نمی‌گردد.
  ۴. واقف می‌تواند ضمن ایقاع یک وقف، آن را به ملکیت موقوفه<sup>۴</sup> علیهم درآورد. در این صورت، ایشان به دلیل قاعده معروف «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها»؛ مالک آن خواهند بود.
- از آن جا که قاعده مزبور در تمام مباحث وقف، استفاده می‌شود؛ به توضیح این قاعده می‌پردازیم:

### قاعده «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها»

از جمله قواعد فقهی مشهور، قاعده «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها» است. این قاعده از اهل بیت علیهم السلام اخذ شده است. مرحوم بجنوردی نیز چهل و چهارمین قاعده از کتابش (القواعد الفقهیه) را به آن اختصاص داده است.

#### بیان مدرک قاعده

شیخ صدوقدر «من لایحضره الفقیه» از محمدبن حسن صفّار روایت کرده که او سؤالاتینوشت مبنی بر آنچه از امام حسن عسکری علیه السلام و از پدران بزرگوارش درباره وقف روایت شده به محضر امام حسن عسکری علیه السلام برد. آن حضرت در پاسخ، توقیعی را مرقوم فرمودند: «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها أهلها إن شاء الله».

همچنین شیخ کلینینی در کافی از محمدبن یحییچنین روایت کرده است: یکی از اصحابمان به محضر امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ایدر مورد وقف و روایاتیکه در خصوص آن نقل شده است، نوشت. حضرت در توقیعی پاسخ دادند: «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها إن شاء الله».

در قواعدالفقهیه آمده است: ظاهراً این دو، یک روایتند و منظور از «یکی از اصحابمان» همان محمدبن حسن صفّار می‌باشد.

همچنین شیخ طوسیدر «تهذیب» این روایت را با اسناد خود از محمدبن حسن صفّار آورده است.

شایان ذکر است که محمد بن حسن صفّار، صاحب کتاب معروف «بصائر الدرجات» است که علمای رجال وی را تفهجلیل القدر معرفی کرده‌اند و همان‌طور که ملاحظه فرمودید، این روایات، معتبر هستند؛ چراکه مشایخ سه‌گانه آنرا در جوامع خود ذکر کرده‌اند و سند روایات هم صحیح می‌باشد، و بیش‌تر اصحاب نیز در فتاوی خود به آن اعتماد و استناد کرده‌اند.

#### در بیان مراد از قاعده

حال که قاعده با روایات معتبر ثابت شد، می‌گوییم: ظاهر این است که آن حضرت

بعد از سؤال از وقف و احکام و کیفیت آن و آنچه از ائمه علیهم‌السلام درباره‌اش نقل شده، به صورت کبرایکلیه‌ای به آن سؤالات جواب می‌فرمایند. بنابراین، مفاد قاعده این است که هر وقفی، به علت دلالت جمع محلی به ال، واجب است که با آن، آن‌گونه رفتار شود که واقف، وقف نموده است؛ از قبیل شروط و خصوصیات و کیفیات و نوع تصرّفیکه او مقرر داشته و ناظریکه بر وقف تعیین کرده؛ و معلوم است که منظور آن حضرت از لزوم عمل طبق قرارداد واقف یا همان وقفنامه، در صورتی است که اصل وقف و همه‌خصوصیات و کیفیت و شرایط مقررش مشروع باشند.

در حقیقت، این قاعده همانند سلاخی برای فقیه است تا با آن، هر توهمی را که ممکن است رخ دهد، دفع کند (در عدم صحت بعضی شروط و قیودیکه واقف، آنرا در مورد وقف یا موقوف یا موقوفه علیه یا متولّیا ناظر قرار داده است).

نکته حقوقی: در قانون مدنی، تجلی قاعده‌مذکور را در مواد ۸۰، ۸۲ و ۹۰ می‌توان

مشاهده کرد.

## ارکان وقف و تحقیق احکام آن

علامه حلی در «تذکره الفقهاء» فرموده است: ارکان وقف چهار چیز است: ۱. صیغه؛

۲. واقف؛ ۳. موقوفه‌علیه؛ ۴. موقوف.

«واقف» کسی است که مال خود را وقف می‌کند. «موقوفه‌علیه» شخص یا اشخاصی

هست که بر آنها وقف می‌شود، یعنی از وقف استفاده می‌کنند؛ و «موقوف» همان مالی است که واقف، آنرا وقف می‌کند که به آن «عین موقوفه» نیز می‌گویند.

### صیغه وقف

از ظاهر کلمات علما این نکته اجماعاً بر می‌آید که باید در وقف، صیغه خوانده

شود و وقف بدون صیغه صحیح نیست (یزدی، ۱۴۲۳ ق، ج ۶، ص ۲۸۰).

الفاظیکه در عقد وقف می‌توان آورد، سه گونه‌اند: الف) الفاظیکه اجماعاً صریح در

وقف هستند، به طوری که بدون قرینه بر وقف دلالت می‌کند و آن، فقط جمله «وقفْتُ =



وقف کردم» می‌باشد؛ ب) الفاظیکه اجماعاً متوقف بر قرینه‌اند، مانند: «حرمت»، یعنی حرام کردم، و «تصدقت»، یعنی صدقه قرار دادم، و «أبدت»، یعنی ابدیکردم؛ ج) الفاظیکه اختلاف است که صریح در وقفند یا نه؛ مانند «حبست»، یعنی تحبیس نمودم و «سبلت»، یعنی در راه خدا قرار دادم (محقق بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۲۵).

متأخرین از علما فرموده‌اند: هر جمله‌ایکه بر معنای وقف دلالت کند، اگرچه این دلالت با ضمیمه کردن قرائن باشد، در تحقق وقف کفایست؛ چنان‌که در سایر عقود چنین است؛ زیرا بر شرط بودن لفظی مخصوص دلیلی نداریم. نیز عربی بودن صیغه یا ماضی بودن آن هم لازم نیست، بلکه جمله‌اسمیه کفایت می‌کند؛ مثل این که کسی بگوید: «این مال، وقف است» (یزدی، ۱۴۲۳ ق، ج ۶، ص ۲۸۰ و گلپایگانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۸۰).

در «هدایت العباد» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقف چشمه‌ای که حفر فرموده بودند، همین‌گونه روایت شده است (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۱۴۸).

### حکم وقف معاطاتی

از مهم‌ترین مسایل وقف این است که آیا معاطات در وقف صحیح است یا نه؛ یعنی آیا وقف بدون خواندن صیغه، محقق می‌شود؟ صاحب عروه فرموده است: مقتضای آنچه فقها در اشتراط تلفظ به صیغه گفته‌اند، این است که معاطات در آن کفایت نمی‌کند؛ مثل این که واقف، مسجدی بنا کند و سپس اجازه دهد که در آن نماز بخوانند، بدون این که صیغه‌ای و لفظی در کار باشد. سایر علما، از متقدمین کسیکلام را در این مورد بسط نداده است. ظاهر کلام مرحوم شیخ در «مبسوط» عدم اشتراط تلفظ به صیغه در وقف مسجد است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۹). بعد از شیخ طوسی، ابن ادریس در «سرائر» بر همین رأی است. شهید در «ذکری» متعرض مسأله شده و چنین فرموده است: اگر کسی مسجدی به نیت مسجدیت بدون صیغه بنا کند، آن مکان، مسجد نخواهد بود؛ ولی اگر به مردم اذن دهد که در آن جا به نیت مسجدیت نماز بخوانند و سپس مردم هم بیایند و نماز بخوانند، احتمال

دارد که در این صورت، آن مکان، مسجد گردد؛ به دلیل این که اکثر مساجد در صدر اسلام بدین گونه وقف می‌شدند.

در «عروة الوثقی» پس از تأیید کلام شهید و ابن‌ادریس آمده است: نه تنها در مسجد، بلکه در غیر مسجد نیز معاطات صحیح می‌باشد. اکثر علمای معاصر نیز اجمالاً همین نظر را دارند که به برخی اشاره می‌شود:

امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله؛ آیت‌الله خویی در منهاج‌الصالحین و آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله صافی در «هدایه‌العباد»، وقف معاطاتی را در بعضی موارد مثل مساجد، پل‌ها، راه‌ها، قبرستان، مسافرخانه‌ها و درختان صحیح دانسته و سپس ملاکیکی ارائه داده‌اند، مبنی بر این که هر موردیکه بر مصلحت و منافع عامی تحبیس شود، وقف معاطاتی در آن (که نیت وقف دارد) صحیح است و به این نحو تحقق می‌یابد که شخص، با نیت وقف، مسجدی بسازد و سپس به مردم اذن دهد که در آن نماز بخوانند و سپس بعضی از مردم (اگرچه یک نفر) در آن نماز گزارد؛ در این صورت آن مکان، وقف خواهد بود و مسجد می‌گردد؛ و در مثل پل و راه نیز وقف آن گونه تحقق می‌یابد که با نیت وقف، آنرا بسازد و سپس به مردم اذن دهد که رفت‌وآمد کنند. در این صورت، با عبور برخی از مردم در آن، وقف تحقق می‌یابد؛ و در وقف قبرستان اگر زمینی را به نیت مقبره، تعیین کند و مردم را آزاد گذارد که اموات خود را در آن دفن کنند و سپس برخی، اموات خود را در آنجا به خاک سپارند، وقف حاصل می‌شود؛ و همین‌طور موارد دیگر.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز در «أجوبه‌الاستفتاءات» در جواب مسأله ۹۲۵ فرموده‌اند: در وقف، شرط نیست که انشای آن با لفظ باشد؛ زیرا وقف می‌تواند با معاطات نیز تحقق یابد. ظاهر کلام معظم‌له این است که وقف معاطاتی مطلقاً صحیح است. در فقه‌الصادق نیز با استناد بر سیره عقلا، فرموده است: اظهر این است که وقف معاطاتی مطلقاً صحیح می‌باشد.

### قصد قربت در وقف

بین فقها اختلاف شده که آیا قصد قربت در وقف، شرط است یا نه. دو قول در مسأله موجود است: مرحوم شیخ طوسی در «نهایه» آنرا شرط دانسته و استدلال ایشان چنین است که وقف و صدقه در هر حال یک چیزند و هیچ‌کدام از آن‌دو بدون قصد تقرب، صحیح نخواهد بود.

مرحوم شیخ مفید هم وقف را همان صدقه دانسته است. بنابراین، باید با قصد قربت باشد. همچنین ابن‌ادریس در سرائر. مرحوم علامه هم در تذکره و تحریر و نیز صاحب ریاض و مرحوم بجنوردی هم از معاصرین، قصد قربت را شرط دانسته‌اند. مرحوم شهید اول نیز در دروس متمایل به این قول است.

استدلال صاحب ریاض این است که وقف، مخالف اصل است. بنابراین، تا زمانیکه به حصول وقف قطع نیافته‌ایم، وقف محقق نخواهد بود؛ و بدون قصد قربت هم شک می‌کنیم که وقف حاصل شده است یا نه و همان‌طور که گفته شد، اصل، عدم حصول وقف است.

**مانعین و استدلال ایشان:** شهید ثانی در مسالک و روضه، به عدم اشتراط قصد قربت قائل است؛ زیرا دلیلی که صلاحیت بر شرط بودن آن داشته باشد، نداریم؛ و عموم ادله نیز شامل وقف بدون قربت هم می‌شوند. مضافاً این که در روایات هم داریم: «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها» (توضیح این قاعده گذشت)، این نکته دلیل روشنی است بر این که وقف حتی بدون قربت هم وقف محسوب می‌شود. مرحوم صاحب‌جواهر نیز استدلال نموده که روایات وارده در مورد وقف، مطلق هستند و مقتضای این اطلاعات این است که شامل وقف بدون قربت هم بشوند. بنابراین، وقف بدون قصد قربت، صحیح خواهد بود؛ و اجماعیکه ادعا شده، نزد ما تحقق نیافته است؛ زیرا فقهای دیگر وقتی به بیان شرایط وقف پرداخته‌اند، از قصد قربت سخنی میان نیاورده‌اند. صاحب‌عروة بعد از این که قول مشهور را مبنی بر اشتراط قربت در صحت وقف، ذکر کرده، دلیل خود را مبنی بر عدم اشتراط چنین بیان کرده است:

اولاً: روایات وارده در باب وقف اطلاق دارند و شامل وقف بدون قصد قربت هم می‌شوند؛

ثانیاً: همه به این نکته قائلند که وقف از جانب کافر هم صحیح می‌باشد و حال آن‌که قصد قربت از سوی کافر امکان ندارد؛

ثالثاً: اگر بر وقف، صدقه اطلاق شده است، فقط به دلیل آن عده وقف‌هایی است که در آن‌ها قصد قربت شده است (یعنی هر وقفیکه با قصد قربت بوده است، صدقه می‌باشد، و این ثابت نمی‌کند که وقف بدون قربت، صحیح نیست).

در فقه الصادق نیز چنین آمده است:

در جواب این‌که وقف، از اقسام صدقه می‌باشد، می‌گوییم: صدقه معنایی عام دارد که گاهی وقف را هم شامل می‌شود؛ اما این‌که بر هر وقف، صدقه هم گفته شود و تمام وقف‌ها صدقه باشند، از روایات استفاده نمی‌شود. خلاصه، این‌که اشکالی در این نکته نیست که هرگاه در وقف، قصد قربت نشود، صدقه بر آن صدق نخواهد کرد؛ ولی این‌که چنین وقفی باطل خواهد بود، از اخبار استفاده نمی‌شود.

اما این‌که گفته اند: اصل، عدم صحت وقف است و وقف به قصد قربت از این اصل خارج شده و بقیه داخل در آن اصلند، ایراد نکته این است که ما به اصل نیاز نداریم، بلکه دلایلی بر وقف داریم و مقتضای اطلاق این ادله، صحت هر چیزی است که عنوان وقف، بر آن صدق کند. پس اصل مزبور، موردی نخواهد داشت، بلکه بالاتر از آن می‌توان گفت که وقف، از ایقاعات عقلایی است که شارع اقدس، آنرا امضا فرموده و در اموری که بنا بر عقل بر آن است، قصد قربت، شرط نیست و برخی هم که بهاصل تعبدی بودن در تکالیف تمسک کرده‌اند، در جای خود ثابت شده است که اصل، توصلی بودن مأمور به می‌باشد، مگر این‌که خلافش ثابت شود.

به همین دلایل، علاوه بر علماییکه ذکر شد، بیش‌تر فقهای معاصر به عدم اشتراط قصد قربت فتوا داده‌اند؛ از جمله امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله، آیات عظام، خوئی، سیستانی و وحید خراسانی در منهاج.

### اشترط قبول از جانب موقوف علیه

یکی دیگر از مهم‌ترین مسایل در باب وقف، این است که آیا، قبول موقوفه علیه شرط است یا نه؟ در این مورد بین علما اختلاف شدیدی وجود دارد. منشأ این اختلافات به این است که آیا وقف، عقدی است که به قبول احتیاج دارد؟ یا ایقاع است؟ یا عقد است، منتها به قبول قولی نیاز ندارد، بلکه مجرد قبض و تصرف موقوفه علیه در مالیکه وقف شده است، قبول عملی خواهد بود؟ (همان‌گونه که باب جعاله چنین است؛ بنا بر این که جعاله عقد است نه ایقاع) و نیز مانند باب وصیت، بنا بر این که وصیت، عقدی است که در آن قبول لفظی شرط نمی‌باشد. در این جا سه قول است:

۱. وقف، مطلقاً ایقاع است و قبول در آن شرط نیست. محقق بحرانی در حدائق و بیش‌تر متأخرین و معاصرین، این قول را پذیرفته و گفته‌اند که ظاهر کلام بیش‌تر فقها همین قول است.

۲. دسته‌ای از فقها، وقف را مطلقاً (خواه وقف عام یا وقف خاص) عقد دانسته و به قبول محتاج می‌دانند. صاحب جواهر و صاحب ریاض و محقق ثانی در جامع المدارک، این قول را اختیار نموده‌اند.

۳. عده‌ای به تفصیل قائل شده‌اند؛ بدین گونه که اگر وقف خاص باشد، قبول موقوفه علیه شرط است؛ ولی در وقف عام، شرط نمی‌باشد. محقق در شرایع و علامه در تذکره و شهید اول در دروس و شهید ثانی در مسالک و روضه و آیت‌الله گلپایگانی، به این تفصیل قائل‌اند.

نکته: بیش‌تر فقها در باب وقف، وقتی ایجاب را ذکر کرده‌اند، دیگر متعرض ذکر قبول نشده‌اند. بر همین اساس گفته شده است که ظاهر این کلام آنان عدم اشترط قبول است، مطلقاً.

#### بررسی استدلال‌ها

دلیل قائلین به قول اول این است:

۱. اصل، شرط نبودن قبول است.

۲. این‌که وقف، خارج نمودن مال از تحت ملکیت خود برای موقوفه‌علیه است و همین مقدار که ایجاب را خوانند، یعنی «وقفه» گفت؛ مال از ملکیت او خارج می‌گردد، بدون این‌که به قبول موقوفه‌علیه نیازی باشد؛ خصوصاً اگر قائل شویم که وقف، فک ملک است نه تملیک و ملک به خداوند متعال منتقل می‌شود. این نکته نظیر عتق و آزاد کردن بنده می‌باشد که از ایقاعات است و تنها به وسیله ایجاب، یعنی گفتن «اعتقت» عبد آزاد و از ملکیت مولا خارج می‌شود، بدون این‌که به قبول نمودن عبد احتیاج باشد.
۳. نصوص و روایاتی که از معصومین علیهم‌السلام در بیان وقف رسیده است، از شرط قبول خالی است. محقق بحرانی در این زمینه فرموده است: آنچه از تتبع روایات، بر من روشن گشت عبارت است از: قول اول؛ زیرا روایات از ذکر شرط مزبور در وقف‌های خاص و عام، خالی می‌باشند. به عنوان مثال: روایتی که صورت وقف حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام را بیان می‌کند که خانه خویش را در محله بنی زریق مدینه به خاله‌هایش وقف فرمود. در این نکته «من لایحضره الفقیه» در روایت صحیحی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده و معلوم است که اگر قبول، شرط می‌بود، حضرت در هنگام نقل کردن این حکایت، آنرا نیز بیان می‌کردند؛ چراکه غرض امام از حکایت آن، فقط بیان نمودن احکام وقف بوده؛ و اثبات قیدی زیاده بر این، متوقف بر دلیل است و اصالت عدم، قوی‌ترین مستمسک در این جاست. مانند این روایت، حدیثی است که در «تهذیب» وارد شده، مبنی بر این که حضرت صادق علیه‌السلام خانه خود را وقف نموده و صیغه‌اش را به راوی، املا فرموده‌اند و روشن است که آنچه حضرت ذکر فرموده‌اند، فقط برای تعلیم کیفیت وقف به راوی بوده (زیرا اگر قصد تعلیم نداشتند نیازی نبود که به دیگری املا کنند، بلکه بدون حضور شخص دیگر انجام می‌دادند تا صدقه سربوده، ثوابش بیش‌تر باشد) و همچنین مثل حدیث وقف امام کاظم علیه‌السلام در «کافی» که زمینی را برای اولاد خود وقف و تمام حدود و شروط آن حتی ناظر را بیان کرده‌اند؛ ولی به قبول، اشاره‌ای ننموده‌اند (محقق بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۲، ص ۱۳۰).
۴. علاوه بر همپایان‌ها، سیره‌مشرعه هم بر عدم اشتراط قبول مبتنی بوده و قبول

ناظر و حاکم را شرط نمی‌دانستند (این مورد را صاحب «فقه الصادق» فرموده است).  
بیش‌تر متأخرین نیز چنان‌که گفته شد، قبول را (چه در وقف عام و چه در وقف خاص) شرط ندانسته‌اند؛ مانند محقق یزدی در «عروه الوثقی» و امام خمینی در تحریر الوسیله و آیات عظام خویی، سیستانی و وحید خراسانی در منهاج الصالحین.

### شرایط وقف

فقها از متقدمین و متأخرین فرموده اند که شرایط وقف چهار مورد است: اقباض، دوام، تنجیز و اخراج از خود. اکنون به بررسی این شرایط و احکام و دلایل آن می‌پردازیم:

#### اشتراط اقباض در وقف

یکی از شرایط وقف، اقباض است. بین فقها در اشتراط آن اختلافی وجود ندارد؛ یعنی پس از تمام شدن صیغه وقف، شرط است که مال موقوف اگر وقف خاص بود، به قبض و تصرف موقوف‌علیه داده شود تا این‌که به او منتقل گردد؛ و اگر وقف عام بود، باید به قبض متولی داده شود و اگر واقف در متن عقد وقف، متولی تعیین نکرده بود، حاکم شرع متولی آن است و او باید قبض کند تا وقف صحیح گردد. به این معنی که اثر آن (که انتقال ملک است) بر وقف مترتب شود.  
بنابراین، اگر واقف پیش از حصول قبض بمیرد، وقف باطل و در نتیجه مال به ورثه او به عنوان ارث منتقل می‌شود و این به دلیل روایتی است که عبید بن زراره از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل کرده است. آن حضرت درباره شخصی که بر اولاد خود تصدق کرده و بالغ شده‌اند، فرمود: هرگاه قبض نکنند تا بمیرد، در این صورت، آن مال میراث خواهد بود (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۷).  
مشابه این روایت از محمد بن مسلم، از وجود مبارک امام باقر علیه السلام نقل شده است (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۳۱ و طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۰۱).

## دلایل اشتراط قبض

۱. صحیح‌ه صفوان بن یحیی: صفوان می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره شخصی سؤال کردم که زمینی را وقف کرده است، سپس می‌خواهد در آن دخل و تصرفی کند. حضرت فرمودند: اگر آن‌را به فرزندانش یا غیر ایشان وقف کرده و سپس قیمی برای زمین قرار داده است، نمی‌تواند رجوع کند؛ ولی اگر ایشان بالغ شده‌اند و زمین را هم به آن‌ها تحویل نداده و آن‌ها هم به گرفتن آن اقدام نکرده‌اند، در این صورت، می‌تواند رجوع کند؛ زیرا ایشان با این‌که بالغ شده‌اند، آن‌را قبض نکرده‌اند (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۳۷؛ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۳۶ و طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۰۲).

کیفیت استدلال: این‌که حضرت علت جواز رجوع را قبض نکردن زمین از سوی موقوف‌علیهم، بیان فرموده‌اند، مفهومش این است که حیازت و قبض موجب عدم جواز رجوع است، که از لوازم لزوم وقف می‌باشد. بنابراین، قبض از شرایط وقف می‌باشد، منتها شرط لزوم، نه شرط صحت؛ یعنی وقف قبل از قبض، صحیح بوده و گرنه رجوع بی‌معنا می‌شود. لذا مرحوم بجنوردی در قواعد گفته است: ظهور این تعلیل در این مفهوم، ظهوری است عرفی و انکار آن مکابره است (بجنوردی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳).

۲. توقیع شریفیکه در پاسخ سؤال محمد بن جعفر اسدی از ناحیه حضرت صاحب الزمان علیه السلام از سوی محمد بن عثمان عمری وارد شده است:

اما سؤالی که درباره وقف از ما پرسیدی که بعداً به آن نیازمند می‌شود، پاسخش این است: تا زمانی که آن‌را تسلیم نکرده مخیر می‌باشد که رجوع کند؛ ولی وقتی تسلیم نمود، دیگر اختیاری ندارد؛ اعم از این‌که نیاز داشته باشد یا غنی باشد (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۵۲۰).

این روایت، در این نکته صراحت دارد که قبض، شرط لزوم است نه شرط صحت؛ زیرا حضرت به خیار تعبیر فرموده و معلوم است که قبل از قبض، وقف صحیح بوده و گرنه خیار معنا نخواهد داشت.

نکته: برخی از فقهای معاصر در وقف‌های عام، قبض را شرط ندانسته‌اند؛



مانند آیت الله خویی، آیت الله سیستانی و آیت الله وحید خراسانی. دلیل ایشان این است که اخبار و روایات قبض، به غیر وقف عام مختص می‌باشند.

### اذن واقف در قبض

آیا موقوفه‌علیهم هنگام قبض باید از واقف اجازه بگیرند یا این که اگر بدون اجازه هم قبض کنند، وقف تمام خواهد بود؟

مشهور فقها گفته اند که باید با اذن واقف باشد. مرحوم صاحب جواهر هم بر این نظر است. همچنین آیت الله سید محسن حکیم در منهاج، و امام خمینی در تحریر الوسیله، و آیت الله گلپایگانی؛ ولی برخی اذن را شرط ندانسته‌اند؛ مانند صاحب قواعد الفقهی؛ عدّه‌ای هم فرموده‌اند که مسأله محل اشکال است، مانند محقق یزدیو آیات عظام خویی، سیستانی و وحید خراسانی.

بررسی روایات اخیر چنین نشان می‌دهد که حق با مشهور است. علاوه بر این که وقتی فقها شروط وقف را نام می‌برند، اقباض می‌گویند، نه قبض. روایات هم شاهد این است که آنچه معتبر است، اقباض می‌باشد. با وجود این، به دلایلی، به اصالت عدم اشتراط که مرحوم بجنوردی به آن متوسل شده است، نوبت نمی‌رسد.

### اشترای دوام در وقف

بنا بر قول مشهور، از شرایط صحت وقف این است که در آن قصد دوام و همیشگی به عبارت دیگر قصد «تأیید» شود. مرحوم سید ابو المکارم در غنیه بر این امر ادعای اجماع نموده است.

حال اگر کسی در هنگام وقف، آنرا به مدت موقت وقف کند، چه حکمی دارد؟  
بیش تر فقها فرموده اند که وقف باطل است؛ ولی در حکم حبس خواهد بود؛ اما برخی فقها تقیید به مدت را از اساس، مبطل دانسته‌اند؛ حتی حبس بودنش را قبول نکرده‌اند. از معاصرین، آیت الله خویی و آیت الله وحید خراسانی در منهاج و آیت الله صافی در هدایت العباد به آن قائلند. امام خمینی (ره) هم در تحریر الوسیله فرموده‌اند که در باطل بودن وقف موقت و صحیح بودن آن به طور حبس، دو وجه وجود دارد؛ اما

قولی را اختیار نکرده‌اند.

محقق یزدی فرموده است: عمده دلیل بر اشتراط دوام و تأبید، اجماع می‌باشد؛ آن هم اگر تمام باشد؛ اما این که وقف در صورت توقیت، در حکم حبس می‌گردد، به این دلیل است که حقیقت وقف عبارت است از «ایقاف» و ایقاف، قدر مشترک بین وقف و حبس است و بین آن دو هیچ فرقی نیست، به جز قصد کردن تأبید در وقف و عدم آن در حبس. بنابراین، با قصد نکردن آن، قهراً به حبس مبدل می‌شود. هم‌این‌ها در صورتی است که بدانیم واقف از کلمه «وَقَفْتُ» معنای ظاهری آن را اراده کرده است؛ اما اگر معلوم نباشد که وقف را اراده کرده یا حبس را، در این صورت، حمل بر صحّت می‌کنیم؛ یعنی ذکر مدّت را بر این نکته قرینه قرار می‌دهیم که حبس را اراده کرده است، به خاطر وجوب حمل فعل مسلم به صحّت.

اگر حقیقت صریح را بخواهی می‌گوییم: اصلاً بر اعتبار تأبید دلیلی نداریم و اجماعی را هم که ادعا شده است، منع می‌کنیم؛ زیرا در آنچه از شیخ مفید نقل شده تأبید را از شروط وقف ذکر نکرده، و نیز صاحب مسالک در اشتراط آن مناقشه نموده است (وهمچنین فخرالمحققین در ایضاح الفوائد) و بر فرض که در این مورد مخالفی نباشد، کشف این اجماع را از قول معصوم منع می‌کنیم.

در فقه الصادق نیز نظر سید در عروه تأبید شده و قائل به عدم اشتراط دوام قائل گردیده است.

### اشتراط خارج کردن خود از وقف

بنابر نظر مشهور، شرط دیگر در صحت وقف، عدم شرکت است؛ یعنی واقف، مال موقوف را از ملک خود خارج سازد. بنابراین، وقف بر خود باطل می‌باشد؛ به این معنی که واقف، خود را موقوف علیه یا جزو موقوف علیهم قرار دهد؛ مثلاً بگوید: این خانه را وقف کردم که خودم در آن سکونت کنم؛ یا بگوید: بر خودم و زید و اولادش وقف کردم. یا این که در وقف شرط کند که قرض‌هایش را از آن وقف، ادا نماید یا موقوف علیهم به او کمک مالی‌کنند. در این صورت نیز وقف صحیح نخواهد بود؛ زیرا

وقف، اخراج مال از ملکیت خود و داخل کردن آن در ملک موقوفه علیه است و نتیجه وقف بر خود اخراج مال از ملکیت خود و ادخال آن در ملکیت خود به طریق دیگر است. به تعبیر دیگر: وقف بر خود، تملیک بر خود می‌باشد و معقول نیست کسی مال خود را که ملکیت آن برای خود ثابت است، به خودش تملیک نماید. آنچه گفته شد در وقف خاص بود. اگر بر عنوان عامی وقف نماید که خود واقف نیز ابتدائاً در آن عنوان داخل بوده باشد و یا بعداً داخل آن شود (مثل این که بگوید: این خانه را بر علما وقف کردم، و خود واقف نیز از علما بوده باشد، یا بعداً از علما گردد) در این صورت وقف صحیح است.

## شرایط موقوف و موقوف علیه

### شرط اول: عین بودن مال موقوف

مال موقوف باید عین باشد و وقف منفعت، صحیح نیست. به این معنی که اگر کسی منفعت خانه‌ای، مثل سکونت در آن را به مدت بیست سال اجاره کرده است، بخواهد وقف کند، با این که خانه، ملک شخص دیگری می‌باشد، چنین وقفی باطل است؛ زیرا غرض از وقف به مقتضای تعریفی که برای آن کرده‌اند، آن است که اصل مال، حبس و منفعت آن آزاد گذارده شود، و در مورد بحث به لحاظ این که آن «اصل» که بناسست وقف شود، همان منفعت است، نمی‌توان تصور حبس کرد؛ زیرا همین اصل به واسطه انتفاع کم‌کم از بین رفته، باقی نمی‌ماند (چون مهلت اجاره بعد از چند سال تمام می‌شود) به عبارت دیگر: منفعت، قابل بقا نیست و استفاده از آن نابود کردن آن است.

### شرط دوم: امکان انتفاع از مال موقوف با بقای عین آن

وقف نمودن مالیکه انتفاع از آن ممکن نباشد، مگر با نابود کردن آن، صحیح نیست؛ مثل وقف نان و غذا و میوه.

اما اگر مالی به جهتی از جهات در حین عقد دارای منفعت نباشد و در آینده منفعت پیدا کند، می‌توان آنرا فعلاً وقف کرد. بنابراین، وقف نمودن بچه حیوان، مثل کره الاغ که

فعالاً به جهت بچه بودنش قابل استفاده نیست، صحیح می‌باشد. همچنین حیوان زمین گیریکه امید هست در آینده مرضش برطرف شود، و یا مانند درختیکه هنوز در وضعیت میوه‌دادن نیست.

### شرایط موقوف علیه

در موقوف علیه (یعنی کسی که چیزی برای آنان وقف می‌شود) سه چیز شرط است:

۱. این که وجود داشته باشد. بنابراین، وقف بر معدوم در ابتدای وقف، صحیح نیست؛ یعنی این که در صیغه وقف، معدوم را در طبقه اول قرار داده، ابتدا به آن وقف کند و موجود را در طبقه دوم قرار دهد و چنین بگوید: «وقف کردم بر اولاد آینده‌زید و بعد از آن بر خود زید». اما اگر بر معدوم، به تبع موجود، وقف کند، صحیح است؛ یعنی معدوم را در طبقه دوم قرار داده، چنین بگوید: «وقف کردم بر زید و بعد از او بر اولاد آینده‌زید»؛ زیرا اولاد زید را در انتفاع در طول قرار داده است و جنبه استقلال ندارد.
۲. این که تملک موقوف علیه شرعاً صحیح باشد، یعنی شرعاً اهلیت مالک شدن را داشته باشد و مثل عبد و فرشتگان نباشد.
۳. این که وقف بر او مباح باشد، یعنی حرام نباشد.

بر این اساس، وقف بر مسلمانان معصیت کار از جهت معصیت کار بودنشان صحیح نمی‌باشد؛ زیرا چنین وقفی اعانت و کمک بر گناه و ظلم است و در قرآن مجید از آن نهی شده است: «ولاتعاونوا علی الإثم والعدوان». پس وقف مزبور، گناه خواهد بود.

ولی اگر واقف، بر شخص معصیت کار وقف کند، نه از جهت معصیت کار بودنش، بلکه جهت حلالی را قصد کند؛ مثلاً نظر به این که او، انسان و اشرف مخلوقات الهی است، در این صورت، وقف صحیح خواهد بود. همچنین اگر هیچ قصدی نکند، یعنی نه جهت حرام و نه جهت حلال، باز هم وقف صحیح است.

تکمیل: واقف می‌تواند برای موقوف علیه هر شرطی را قرار دهد؛ مثلاً مدرسه را وقف کند بر طلابی که متعهد باشند؛ و اصولاً تمام شرایطیکه واقف می‌نهد، به دلیل

قاعده «الوقوف علی...» صحیح و لازم الاجراست و نیز به عموم «أوفوا بالعقود» و «المؤمنون عند شروطهم»؛ چنان که در منهاج الصالحین بر این حکم، تصریح نموده‌اند. مثال دیگر این که واقف می‌تواند شرط کند که مال وقفی برای بیش از دو سال اجاره داده نشود.

### بیان مصادیق برخی عناوین در وقف عام

از آن جا که گاهی وقف، وقف عام است و بر عنوان عام یا بر گروهی وقف می‌شود، از قبیل «مسلمانان» یا «شیعیان» یا «امامیه»؛ لازم است مقصود از این عناوین و مفهوم آن‌ها معلوم گردد، و فقها نیز هریک از این‌ها را بیان نموده‌اند:

**مسلمان:** بنا بر مشهور، مسلمان کسی است که عقیده اش این باشد: نماز به سوی قبله واجب است، هر چند نمازخوان نباشد؛ ولی برخی فقها از جمله صاحب تحریر الوسیله و صاحب منهاج الصالحین، به نکته مهم و قابل توجهی اشاره کرده‌اند و آن این که با توجه به قاعده «الوقوف علی حسب ما یقفها أهلها»؛ باید دید که در نظر واقف، چه کسانی مسلمان هستند. هر که در نظر او مسلمان بود، باید بر ایشان وقف شود.

**شیعه:** بنا بر مشهور، شیعه کسی است که پیرو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، ایشان را در امامت، بر دیگران مقدم بدارد؛ هر چند امامت سائر ائمه علیهم السلام را بعد از حضرت امیرالمؤمنین قبول نداشته باشد.

البته صاحب عروه فرموده است: در زمان ما و به بعد، شیعه به اثناعشری اطلاق می‌شود، و همچنین لفظ مؤمن.

از طرفی همان گونه که در سطور قبلی گذشت، باید اعتقاد واقف را در نظر گرفت. **امامیه:** کسانی هستند که به امامت دوازده امام قائل بوده، معتقد به آن باشد. در کتاب «دروس» اضافه کرده است که به عصمت ایشان نیز معتقد باشند؛ زیرا اعتقاد به عصمت، لازم‌مذهب شیعه، یعنی از ضروریات مذهب شیعه می‌باشد.

**مؤمن:** شکی نیست که مقصود از مؤمن در اصطلاح خاص، همان شیعه‌امامی است

که معتقد به امامت دوازده امام معتقد باشد. فقط فرقی با صورتی که وقف بر «امامیه» کرده باشد، این است که در این جا فقها اختلاف کرده‌اند که آیا در مؤمنی که موقوفه علیه می‌باشد عدالت شرط است - چنانکه شیخ طوسی فرموده - یا نه؟ مشهور بین فقها اینست که عدالت، شرط در ایمان نیست، زیرا تحقیق آن است که ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی و اقرار زبانی، اما عمل، جزء آن یا شرط در آن نمی‌باشد؛ و دلیل دیگر که مرحوم علامه در تذکره فرموده است که: فسق، مؤمن را از ایمانش خارج نمی‌کند.

**وقف بر فقرا:** اگر واقف، مسلمان باشد و بر فقرا وقف کند، باید بر فقرای مسلمین صرف شود؛ و اگر کافر باشد باید بر فقرای اهل کیش خودش وقف نمود؛ به این علت که لفظ فقرا، عام است؛ اما شاهد حال، قرینه‌ای است بر اختصاص فقرا به فقرای مذهب هر کس. بنابراین، اگر واقف، شیعه باشد و وقف بر فقرای مسلمین نماید، انصراف به فقرای شیعه می‌یابد.

**وقف در راه خدا:** اگر کسی مالی را وقف در راه خدا کند، باید در کارهایی صرف شود که ثواب داشته و سبب تقرب انسان به خدا باشند؛ زیرا منظور از راه خدا، راه به سوی ثواب و خشنودی خداست؛ یعنی هر راهیکه انسان را به ثواب و خشنودی خداوند می‌رساند. پس هر راهیکه سبب ثواب الاهی می‌شود در عنوان سبیل الله داخل خواهند بود؛ مثل استفاده رساندن به کسانی که محتاجند و یا ساختن مساجد، اصلاح جاده‌ها، کفن کردن اموات، مدرسه برای تعلیمات دینی، ساختن درمانگاه، آشتی دادن میان دو نفر، و ... .

**وقف در راه خیر و راه ثواب:** همچنین اگر کسی مالی را برای راه خیر و راه ثواب وقف کند، باید در هر راهی که موجب ثواب الاهی است صرف شود؛ زیرا راه خدا و راه خیر و راه ثواب، هر سه در این معنی مشترکند که راهی است که موجب ثواب و خشنودی خداوند باشد.

**وقف بر سید الشهداء** علیهم‌السلام: فقها فرموده‌اند که وقف بر سید الشهداء، صرف اقامه مجلس تعزیه‌آن حضرت می‌شود.

**وقف بر علما:** اگر کسی مالی را بر علما وقف نماید، منصرف به علمای دینی خواهد بود؛ زیرا غلبه در استعمال، چنین است که وقتی «عالم» گفته می‌شود، علمای شریعت به ذهن می‌رسد. بنابراین، دانشمندان سایر علوم، از موقوفه‌علیهم خارج خواهند بود؛ مثل علمای طب و هندسه و غیره.

**وقف بر اولاد:** در میان فقها اختلاف است که اگر کسی مالش را بر اولاد وقف کند، آیا تنها شامل اولاد بلاواسطه می‌شود یا اولاد با واسطه، یعنی نوه‌ها را نیز در بر می‌گیرد؟ مقتضای تحقیق، هم‌چنان‌که در فقه‌الصادق نیز فرموده، این است که میزان، فهم عرفی است؛ یعنی اگر عرف از اولاد عموم را بفهمند، شامل اولاد اولاد و نسل‌های بعدی هم می‌شود.

### کیفیت تقسیم وقف بین فقرا

اگر کسی بر فقرا یا سادات وقف عام بکند، منافع این وقف انصراف به فقرا یا علوی‌های حاضر در شهر پیدا می‌کند. به این معنا که جایز است منافع مال موقوف را فقط به فقرا آن شهر داد، و واجب نیست که از فقرا شهرهای دیگر هم جست‌وجو کرد.

در صورتیکه منفعت موقوفه زیاد باشد، باید احتیاط را ترک نکرد و استیعاب عرفی را رعایت نمود (چنان‌که آیت‌الله صافی در هدایه فرموده است). به عبارت دیگر، باید به افراد معتدبه توزیع شود (هم‌چنان‌که در عروه فرموده است).

شایان ذکر است که در وقف عام، واجب نیست که به افراد موقوف علیهم، به مقدار مساوی و یکسان داده شود؛ مخصوصاً اگر بعضی افراد نسبت به بعضی دیگر، مزیت و فضیلتی داشته باشد که در این صورت، بیش‌تر دادن به او، اشکال ندارد؛ به خلاف وقف خاص که باید در آن، بین موقوفه‌علیهم، هم تساوی در سهم را رعایت کرد و هم به هم‌افراد آن‌ها داد و بعضی آن‌ها کافی نیست.

## متولی و ناظر وقف

واقف می‌تواند تولیت، یعنی اداره کردن امور مال موقوف را در ضمن صیغه‌وقف، برای خود یا دیگری قرار دهد که با این کار، متولی وقف، خود واقف و یا آن شخص دیگری می‌شود. همچنین می‌تواند بر کارهای متولی، ناظر تعیین کند. ولی اگر در متن عقد (یا وقفنامه) متولی را تعیین نکرده باشد، اگر وقف عام باشد، تولیت آن با حاکم شرعی، و در وقف خاص با موقوف‌علیهم خواهد بود، و خود واقف حق تصرف خاصی نخواهد داشت؛ زیرا با تمام و کامل شدن وقف، واقف نسبت به وقف همانند سایر مردم خواهد بود و این امر، مقتضای وقف است.

### شرایط متولی وقف

**اشترای عدالت در متولی:** مرحوم صاحب ریاض بر اعتبار عدالت ادعای اتفاق نظر نموده و به دو مطلب استدلال کرده است:

اول: به اجماع؛

دوم: به روایتی که در آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که در منطقه ینبع بوده تصدق می‌نمایند و امام حسن و حسین علیهم السلام را متولی قرار می‌دهند و پس از آندو، هر که را که ایشان هدایت و اسلام و امانتشان را بپسندند و راضی باشند (این حدیث در جلد هفتم کافی صفحه ۵۰ نقل شده است).

**جواب فقه الصادق از استدلال ریاض:** اما در خصوص اجماع می‌گوییم: ثبوت این اجماع و بر فرض ثبوت، تعبیدی بودن و کاشفیت آن محل نظر است؛ اما روایت: دلالت می‌کند بر این که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کسی که او را متولی بر وقفشان قرار داده‌اند، مرضی بودنش را شرط کرده‌اند؛ و این مستلزم این نیست که این شرط در هر موردی که یک واقف می‌خواهد بر وقفش متولی قرار دهد، اعتبار داشته باشد. به علاوه، این که متولی، مرضی و پسندیده باشد، اعم از عدالت است و خصوص عدالت را نمی‌رساند. پس، اقوا این است که عدالت در متولی شرط نیست؛ چنان‌که علامه در



تحریر فرموده و صاحب جواهر هم آنرا تقویت نموده است. سایر علمای معاصر نیز به عدم اشتراط عدالت قائلند و فرموده اند که کافی است که فقط مورد اطمینان و در عمل بر طبق وقف، مأمون باشد؛ همچنین در ناظر.

### ردّ تولیت پس از قبول

در خصوص این که قبول مسؤولیت تولیت، واجب نیست و می‌توان آنرا رد کرد، اختلافی وجود ندارد؛ ولی بین فقها اختلاف است که آیا متولّی می‌تواند بعد از قبول کردن سِمَت تولیت، آنرا رد کند و خود را عزل نماید یا نه.

محقق یزدی همان قول شهید ثانی (جواز رد) را اختیار نموده و چنین استدلال کرده است که جواز رد، پیش از قبول، محرز بود و اکنون شک داریم که باقی است یا نه، که این مجرای استصحاب است و با توجه به این که بر لزوم تولیت بر شخص دلیلی نداریم، با استصحاب، نتیجه می‌گیریم که جایز است بعد از قبول نیز رد نماید؛ بلکه بالاتر از آن، گفته شده که تولیت در معنای توکیل است، و چنان‌که وکیل می‌تواند خود را عزل کند، این‌جا نیز می‌تواند. از معاصرین نیز آیت‌الله سیستانی همین نظر را در منهای دارند.

اما صاحب جواهر به عدم جواز مایل شده، به خاطر اطلاق امر «أوفوا بالعقود»؛ و این سخن که تولیت همانند توکیل است، ممنوع می‌باشد. امام خمینی نیز احتیاط فرموده‌اند مبنی بر این که بعد از قبول، خود را عزل نکنند.

در فقه الصادق آمده است: متولّی نمی‌تواند خود را عزل کند، به علت این که دلیلی بر جوازش نداریم. استصحاب جواز هم نمی‌توان جاری کرد؛ زیرا آنچه قبلاً متیقن بوده، این است که متولّی می‌توانست این مسؤولیت را اصلاً نپذیرد، و آنچه اکنون در آن شک داریم، رها کردن این مسؤولیت است. پس، این‌جا دو حکم مختلف وجود دارد، در حالیکه در استصحاب، اتحاد موضوع شرط است. اما این که تولیت در معنای توکیل است، جداً ممنوع می‌باشد.

نگارنده می‌گوید: این قول، یعنی عدم جواز، با تأمل و تحقیق، صحیح و مقبول به

نظر می‌رسد؛ و در قانون مدنی هم در ماده ۷۶ به آن تصریح شده است.

### درباره ناظر

در مباحث فقهی و قانونی، دو نوع ناظر مطرح است: «ناظر استصوابی» و «ناظر اطلاعی». در خصوص وقف نیز، واقف می‌تواند بر کارهای متولی ناظر استصوابی تعیین کند و یا ناظر اطلاعی. اگر ناظر استصوابی معین کند، متولی باید قبل از انجام دادن کاری در مورد وقف، ابتدا از ناظر اجازه بگیرد؛ سپس انجام دهد؛ ولی اگر ناظر اطلاعی باشد، اذن گرفتن لازم نیست و مستقلاً می‌تواند اقدام کند، و فقط باید به ناظر اطلاع دهد.

حال اگر مقصود وقف کننده، معلوم نباشد، می‌بایست هر دو جهت را رعایت نمود.

### نتیجه

- بر اساس آنچه تحقیق و بررسی شد، می‌توان به طور خلاصه به نتایج زیر رسید:
۱. وقف از ریشه وقوف به معنای ایستادن و حرکت نکردن است. وقف، مال را از تصرف صاحبش حبس و منع می‌کند؛ و از این رهگذر، شکی نیست که در آن، فک ملک صورت می‌گیرد.
  ۲. مهم‌ترین قاعده در تمام مباحث وقف، قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها أهله» می‌باشد که مضمون روایتی معتبر است؛ و مفاد آن این است که هر قید و شرطی که واهب در وقف‌نامه قرار دهد، لازم است پیروی شود.
  ۳. از تحقیقاتی که در فصل دوم انجام شد، نتیجه می‌گیریم که وقف، ایقاع است و هنگام ایقاع آن، لفظ بخصوص و یا عربی بودن آن ضروری نیست، بلکه معاطات نیز کفایت می‌کند. همچنین قصد قربت هم لازم نیست و نیز قبول از جانب موقوف‌علیه شرط نیست. دلیل در هم‌این موارد، اطلاق روایات و سیره عملی می‌باشد.
  ۴. بر اساس روایات شریفی که در باب وقف وارد شده، در وقف، قبض از سوی موقوف‌علیه شرط است؛ منتها شرط لزوم؛ و قبض نیز باید با اذن واقف صورت گیرد.

۵. بنا بر نظر مشهور، دوام در وقف شرط است؛ ولی تحقیق این است که شرط نمی باشد.
۶. وقف بر عاصی و کافر از جهت این که انسان و از مخلوقات پروردگار می باشند، صحیح است. در وقف بر مسلمان و مؤمن نیز باید نظر واقف را ملاحظه نمود که از دید او چه کسی مسلم یا مؤمن است تا در آن موارد، مصرف شود.
۷. عدالت در متوکی شرط نیست، بلکه امین بودنش کافی است.
۸. متوکی در ابتدا می تواند از قبول تولیت خودداری کند؛ ولی پس از قبول، حق کناره گیری ندارد؛ زیرا بر جواز آن دلیلی نداریم. بنابراین، تحت عموم «المؤمنون عند شروطهم» و «أوفوا بالعقود» باقی می ماند.
۹. واقف می تواند بر متوکی، ناظر تعیین کند ناظر ممکن است استصوابی باشد، یا اطلاعی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. ابن منظور (۱۴۰۵ق). *لسان العرب*، قم: نشر ادب الحوزه.
۳. احسائی، ابن ابی‌جمهور (۱۴۰۳ق). *عوالی الآلی*، تحقیق: مجتبی عراقی، بی‌جا: چاپ سیدالشهداء.
۴. بجنوردی، سیدمحمدحسن (۱۳۷۷). *القواعد الفقهیه*، قم: نشر الهادی.
۵. بحرانی، شیخ یوسف (۱۳۶۳). *الحدائق الناضره*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۶. حلبی، سیدابوالمکارم ابن زهره (۱۴۱۷ق)، *غنیة النزوع*، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری. قم: مؤسسه الامام الصادق.
۷. حلّی (محقق اول) (۱۴۰۹ق). *شرائع الاسلام*، تحقیق: سیدصادق شیرازی، تهران: انتشارات استقلال.
۸. حلّی، ابن فهد (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۹. حلّی، ابن ادریس (۱۴۱۰ق). *السرائر*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). *قواعد الأحکام*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). *تذکره الفقهاء*، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریّه.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). *تحریر الأحکام*، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری، قم: مؤسسه الامام الصادق.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق)، *مختلف الشیعه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۱۴. خامنه‌ای، سید علی (۱۴۲۰ق). *أجوبه الاستفتاءات*، ج ۲، بیروت: الدار الإسلامیّه.

۱۵. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۱۵ق). *أجوبه الاستفتاءات*، ج ۱، کویت: دار البناء للنشر والتوزيع.
۱۶. خمینی، روح‌الله (۱۳۹۰ق). *تحریر الوسیله*، تهران: دار الکتب العلمیه.
۱۷. خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*، قم: مدینه‌العلم.
۱۸. روحانی، سیدمحمدصادق (۱۴۱۲ق)، *فقه الصادق*، قم: مؤسسه دارالکتب.
۱۹. سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۴ق). *منهاج الصالحین*، قم: مکتبه آیت‌الله‌العظمی سیستانی.
۲۰. شهید اول، محمدبن مکی (بی‌تا). *الدروس الشرعیه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۲۱. شهید ثانی (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۲. صافی گلپایگانی، شیخ‌لطف‌الله (۱۴۱۶ق). *هدایت العباد*، قم: دار القرآن الکریم.
۲۳. صدوق، محمدبن بابویه (۱۴۰۴ق). *من لایحضره الفقیه*، قم: منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه.
۲۴. طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۲ق)، *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۲۵. طوسی، شیخ الطائفه (۱۳۶۵)، *تهذیب الأحکام*، تحقیق و تعلیق: سیدحسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ق). *المبسوط*، تحقیق: سیدمحمدتقی کشفی، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
۲۷. \_\_\_\_\_ (بی‌تا). *الاستبصار*، تصحیح و تعلیق: سیدحسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. \_\_\_\_\_ (بی‌تا). *النهايه*، قم: انتشارات قدس محمدی.
۲۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۷ق)، *الخلاف*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۳۰. عاملی، شیخ حر (۱۴۱۴ق). *وسائل الشیعہ*، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
۳۱. فتح‌الله، دکتور احمد (۱۴۱۵ق). *معجم ألفاظ الفقه الجعفری*، بی‌جا.
۳۲. فخر المحققین، ابن‌العلامة (۱۳۸۷)، *ایضاح الفوائد*، تحقیق: سیدحسن موسوی کرمانی، قم: مطبعه علمیه.

۳۳. کاشف الغطاء، شیخ جعفر (بی‌تا)، کشف الغطاء، چاپ سنگی، اصفهان: انتشارات مهدوی.
۳۴. کرکی (محقق ثانی) (۱۴۰۸ق) جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
۳۵. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۷ش). الکافی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. گلپایگانی، سیدمحمد رضا (۱۴۱۳ق). هدایت العباد، قم: دار القرآن الکریم.
۳۷. مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۰ق)، المقنعه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.
۳۸. نجفی، شیخ محمدحسن (۱۳۶۵ش). جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. یزدی، سیدمحمد کاظم (۱۴۲۳ق). العروه الوثقی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعت المدرسین.

